

هنگام بررسی متن‌شناسی آثار کهن زبان فارسی، غالباً نظر مایشتر متوجه نکاتی است که نوشته شده‌اند. در حالی که نکته‌های چندی نیز هنگام خوانش متن آشکار می‌گردند که امروزه ما آنها را با نشانه‌هایی که در ایران "نقطه‌گذاری" می‌گویند، مشخص می‌کنیم، ولی این نشانه‌ها را در متون کهن به کار نبرده‌اند و در ایران نیز هنگام پیرایش آن آثار کمتر به کار برده می‌شوند. برای مثال، تعیین اینکه مؤلفی جمله‌ای را پرستی به کار برده یا نه، یا اینکه جمله کجا به پایان رسیده، کجا مؤلف هنگام خواندن مکث کوتاه یا بلند کرده بوده، کجا عبارت یا جمله‌ای معترضه است و غیره و غیره، بخش مهمی از وظیفه‌ی متن‌شناسی یک متن کهن است. زیرا درست است که مؤلفان متون کهن از نشانه‌هایی که رهنمون به شیوه‌ی خواندن آنها باشد بهره نبرده‌اند و یا برخی از آنها را به ندرت به کار گرفته و گاه از راه واژه‌ها، همچون "آیا"، "مگر"... منظور خود را رسانیده‌اند، ولی پیرایشگر و منتقد یک متن کهن نمی‌تواند از اظهار نظر درباره‌ی چگونگی خواندن مؤلف اصلی طفره رود. زیرا در هر حال مؤلفان کهن متن خود را بدین گونه نخوانده بودند که گویی هیچ کجا پرستی، مکثی، تعجبی... نکرده باشند و یا جایی در حاشیه نرفته باشند و به مطلبی فرعی پرداخته باشند. از این رو این ایراد که ما با به کار بردن چنین

نشانه‌هایی متون کهن را «امروزین» کرده‌ایم، هسکامی درست است که آنرا نازمان و نادرست، یعنی میرون از چارچوب زمان خود دریافته باشیم، که این خود می‌تواند محکی در تعیین پایه‌ی آگاهی پیرایشگر از متون کهن باشد.

برویشه در پیرایش متن شاهنامه، نقش نشانه‌های جمله‌بندی از متون کهن دیگر اهمیت دارد. زیرا در این کتاب جمله کمتر از آثار منظوم دیگر در پایان بیت به پایان می‌رسد، و یا برای مثال گاه تاسه بار نقل قول در نقل قول انجام می‌گیرد، و یا جملات «میان‌فرد» بسیار بیشتر از آثار منظوم دیگر است که دریافت اینها همه بدون به کار بردن نشانه همیشه آسان نیست و دست کم به‌تدریج در تاریکی گذاشتن خواننده از متن و دریافت پیرایشگر از آن است. بالکنایی که در دست دارید، بانو دکتر خدیجه خسروی برای نخستین بار کار کردیکی از این نشانه‌ها، یعنی دو خط تیره را که مشخص‌کننده‌ی جملات «میان‌فرد» است، بررسی کرده‌اند. با داک که این شیوه‌ی بررسی درباره‌ی شاهنامه و متون کهن دیگر باز هم میدان پژوهش قسار گیرد.

جلال خالقی مطلق

اسفند ۱۳۹۸

فهرست

یادداشت دکتر خالقی مطلق.....	۷
قلم‌انداز.....	۱۵
مقدمه.....	۱۹

بخش اول

زیر یک مصراعی‌ها و یک مصراعی‌ها (میان‌فزودهای لفظی – درون موضوعی).....	۴۷
اعتقاد شاعر (یکتاپرستی).....	۴۹
تقدیرباوری.....	۴۹
تقدیرباوری.....	۵۰
توضیح مکمل.....	۵۱
خردگرایی (پند).....	۵۲
خلق بد (بدگمانی).....	۵۲
دعا.....	۵۳
رسم پادشاهی.....	۵۴
سایر (تأسف و تأثر).....	۵۴
سایر (شگفتی).....	۵۵
ضرب‌المثل.....	۵۵
مفاهیم قیدی (حالت).....	۵۶
مفاهیم قیدی (زمان).....	۵۷
نیرنگ و فریب.....	۵۸
وصف.....	۵۸
اصالت فر.....	۵۹
اعتقاد (یکتاپرستی).....	۶۱
اعتقاد (رسم و آیین).....	۶۲
اعتقاد (یکتاپرستی).....	۶۳
تقدیرباوری.....	۶۸
تقویت لحن حماسی.....	۷۶
توضیح مکمل.....	۸۲
توضیح مکمل.....	۸۳
خردگرایی.....	۸۶

۹۴	خردگرایی (امری بدیهی).....
۹۷	خردگرایی (هشدار).....
۱۰۲	خردگرایی (پند).....
۱۰۶	خردگرایی (تدبیر).....
۱۱۰	خردگرایی (تنبیه).....
۱۱۱	خردگرایی (سفارش).....
۱۱۵	خردگرایی (عبرت).....
۱۱۹	خردگرایی (هشدار).....
۱۲۷	خلق بد (آز).....
۱۲۹	خلق بد (بدنامی).....
۱۲۹	خلق بد (ترس).....
۱۳۰	خلق بد (جهالت).....
۱۳۱	خلق بد (خست).....
۱۳۱	خلق بد (خودپسندی).....
۱۳۲	خلق بد (درنگ در نبرد).....
۱۳۲	خلق بد (سوگندخوردن).....
۱۳۳	خلق بد (شتاب کاری).....
۱۳۴	خلق بد (عجب).....
۱۳۴	خلق بد (کژی و کاستی).....
۱۳۵	خلق بد (گرافه‌گویی).....
۱۳۵	خلق نیکو.....
۱۳۶	خلق نیکو (اعتمادبه‌نفس).....
۱۳۶	خلق نیکو (بخشش).....
۱۳۷	خلق نیکو (تواضع).....
۱۳۷	خلق نیکو (جهل ستیزی).....
۱۳۸	خلق نیکو (دادگری).....
۱۴۰	خلق نیکو (درست پیمان بودن).....
۱۴۱	خلق نیکو (صداقت).....
۱۴۱	خلق نیکو (گشاده دستی).....
۱۴۲	خلق نیکو (مهربانی).....
۱۴۲	خلق نیکو (همراهی).....
۱۴۳	خلق نیکو (همسرگزینی).....

۱۴۴	دعا.....
۱۴۷	دعا (نفرین).....
۱۴۹	رسم و آیین پادشاهی.....
۱۵۱	رسم پهلوانی.....
۱۵۲	سایر (امیدواری).....
۱۵۳	سایر (تأسف و تأثر).....
۱۵۶	سایر (تحسین).....
۱۵۷	سایر (شگفتی).....
۱۵۸	سایر (عشق به فرزند).....
۱۵۸	سایر (عشق به پدر و مادر).....
۱۵۹	سایر (طعنه).....
۱۵۹	سایر (طنز و طعنه).....
۱۶۰	ستایش زن.....
۱۶۲	نکوهش زن.....
۱۶۴	شکوه.....
۱۶۵	ضرب المثل.....
۱۷۱	مبالغه.....
۱۷۶	مبالغه (لحن حماسی).....
۱۷۸	مفاخره.....
۱۸۰	مفاهیم قیدی (تعلیل).....
۱۸۹	مفاهیم قیدی (حالت).....
۲۰۱	مفاهیم قیدی (زمان).....
۲۰۲	مفاهیم قیدی (شرط).....
۲۰۳	نیرنگ و فریب.....
۲۰۳	وصف.....
۲۲۲	وصف (با لحن حماسی).....

بخش دوم

۲۲۵	یک بیتی‌ها و بیش از یک بیتی‌ها (میان‌فزودهای معنوی - برون‌موضوعی).....
۲۲۷	اعتقاد شاعر (توکل).....
۲۲۸	تقدیرباوری.....
۲۳۱	تقویت لحن حماسی.....

۲۳۲	 توضیح مکمل
۲۳۳	 خردگرایی
۲۳۸	 خردگرایی (امر بدیهی)
۲۴۲	 خردگرایی (پند)
۲۴۴	 خردگرایی (تدبیر)
۲۴۵	 خردگرایی (سفارش)
۲۴۹	 خردگرایی (عبرت)
۲۴۹	 خردگرایی (هشدار)
۲۵۲	 خلق بد (آز)
۲۵۳	 خلق بد (خشم و شتاب)
۲۵۴	 خلق نیکو (دادگری)
۲۵۴	 رسم و آیین پهلوانی
۲۵۵	 رسم و آیین شاهان
۲۵۷	 سایر (آرزو)
۲۵۸	 سایر (تهدید)
۲۵۹	 سایر (طنز و طعنه)
۲۶۰	 شکوه از روزگار
۲۶۱	 ضرب‌المثل
۲۶۳	 مفاهیم قیدی (تعلیل)
۲۶۴	 نکوهش زن
۲۶۵	 وصف
۲۶۷	 وصف (الحن حماسی)
۲۶۸	 اعتقاد شاعر (یکتاپرستی)
۲۶۹	 تقدیرباوری
۲۷۷	 توضیح مکمل
۲۷۷	 خردگرایی
۲۸۱	 خردگرایی (امری بدیهی)
۲۸۲	 خردگرایی (پند)
۲۸۳	 خردگرایی (تدبیر)
۲۸۴	 خردگرایی (سفارش)
۲۸۵	 خردگرایی (عبرت)
۲۸۸	 خردگرایی (هشدار)

۲۸۹	 خلق بد (آز)
۲۹۰	 خلق نیکو (دادگری)
۲۹۱	 خلق نیکو (مهربانی)
۲۹۱	 خلق نیکو (همدلی)
۲۹۲	 دعا
۲۹۳	 سایر (تحسین شاه)
۲۹۳	 شکوه از روزگار
۲۹۴	 مبالغه
۲۹۵	 مفاهیم قیدی (زمان)
۲۹۵	 نکوهش زن
۲۹۶	 وصف
۳۰۱	 وصف (لحن حماسی)
۳۰۳	 فهرست منابع

«قلم انداز»

عنوان کتاب تا پیش از این که به دست چاپ سپرده شود؛ «بررسی میان‌فزودها در شاهنامه‌ی فردوسی» بود اما بررسی بیشتر، نگارندگان را به عنوان «بررسی اهم میان‌فزودها در شاهنامه‌ی فردوسی» رهنمون شد. زیرا از یک سو گزینش و ارائه‌ی همه‌ی میان‌فزودهای شاهنامه که به تخمین قریب به یقین به بیش از چهار هزار مورد بالغ می‌شود غیر از صرف وقت و افزودن به حجم کتاب نتیجه‌ای که نداشت هیچ، بلکه زیان محض و موجب اتلاف وقت خواننده بود و از سوی دیگر گروه عمده‌ای از این نمونه‌ها (نمونه‌های میان‌فزود) به دلیل نداشتن بار معنایی مناسب حذفشان بایسته‌تر بود تا حفظشان و تنها با استناد به این دو دلیل بهتر آن دیده شد که فقط اهم میان‌فزودها – هم به لحاظ ساخت و هم به دلیل محتوا – مورد توجه قرار گیرد و به آن‌ها پرداخته شود.

چند نکته لازم:

الف: در باب اصطلاح «میان‌فزود» گفتنی است که ظاهراً نخستین کسی که آن را وضع و منتشر کرده است، جلال خالقی مطلق است.

ب: ایشان این اصطلاح را به جای «جمله‌ی معترضه» البته با تسامح تمام و با علم و آگاهی از فراگیرتر بودن آن نسبت به جمله‌ی معترضه و برابری آن با مفاهیم «اعتراض»، پیشنهاد کرده و خود نیز آن را به کار برده‌اند.

پ: اندیشه‌ی نخستین این بررسی را استادمان – خالقی مطلق که خدایش همواره عزیز و تندرست بدارد – در ناخودآگاه ما پی ریخت و با راهنمایی‌های اندیشمندانه درخت باور ما را پرورید و همت نابوده‌ی ما را به بوده بدل کرد و حاصل آن کار کوچکی است که در مقابل چشم شما بزرگواران قرار دارد.

ت: مقایسه‌ی شاهنامه‌ی فردوسی و سایر منظومه‌های حماسی و غیرحماسی نشان می‌دهد که بهره‌گیری از میان‌فزود به گونه‌ای کاملاً بدیهی و چشم‌گیر در شاهنامه بیشتر از سایر منظومه‌هاست و به نظر می‌رسد موجب آن دو عامل زیر است:

الف: وزن شاهنامه

ب: افکار بلند شاعر توس

و در متن کتاب و در جای خود به این عوامل پرداخته‌ایم، و اما بی‌هیچ مجامله‌ای باید گفت:

«این همه آوازه‌ها از شه بود» خالقی شه نه، که شاهنشده بود

درباره‌ی خالقی گفتن کار ساده‌ای نیست و اگر هم باشد کار ما نیست؛ همان‌گونه که درباره‌ی فردوسی گفتن امری دشخوار است. اما درست یا نادرست دوست می‌داریم مقایسه‌ای کوتاه داشته باشیم میان خالق شاهنامه و خالقی شاهنامه، هرچند باور هم داریم که آماج نکوهش برخی از فردوسی دوستان و خالقی ندوستان قرار می‌گیریم.

اما غمی نیست، گفتنی باید گفته شود و بایستنی بایست بجای آورده شود و این قیاس بی‌تردید مدلل می‌دارد که میان فردوسی فردوس‌مکان و خالقی فرهیخته‌جان وجه اشتراکی است غیرقابل تردید.

آن یک، برافکند از نظم کاخی بلند، با چه همتی و با چه مشقّتی، در عصری که تاریکی جهل و خرافه و ظلمت تعصب و خشک‌ریشی، فرصت و جرأت ابراز عقیده را از صاحبان عقل و اندیشه سلب کرده بود.

و این یک، با اجرای دقیق و موفق طرح پیرایش شاهنامه، کاخ برافراشته آن یک را زیوری شایا و عظمتی بایا بخشید.

آن یک یعنی ابرشاعری که قادر بود در سایه ذوق و قریحه و دانش و بینش خارق‌العاده‌ای که داشت، به سرایش اشعار مدحی، با چاشنی تملق و دروغ و دغل و گزافه و یاوه به آنچه در تصور نمی‌گنجید نایل آید و صاحب کوکبه و دبدبه و خدم و حشم و غلام و کنیز و جاه و منصب گردد و به احتمال مقام ملک‌الشعرایی را هم برای خود دست و پا کند و به مجالست و منادمت شاه هم مفتخر گردد. اما او فردوسی بود و از قبیله‌ای دیگر. او همه این زخارف را به مستحقان آن‌ها ارزانی داشت و خود راهی را برگزید که می‌بایست. آری او برای رفت که امروز اهالی فرهنگ و ادب و هنر در سراسر گیتی او را بستایند و اثر جاودانه‌ی او را شاه‌نامه‌ها بخوانند و بدانند.

و این یک نیز در حالی که می‌توانست در جوانی - چنانکه افتد و دانی - در بهشت فرنگ به شادکامی و خوش‌باشی و عیش عاجل بپردازد و مثل بیشتر فرنگ‌رفته‌ها روی به دنیای مادی بیاورد زندگی پر زرق و برقی برای خود و اخلاف خود فراهم آورد، اما او نیز راه آن یکی را برگزید و عمر خود را در تاریک‌جای کتب‌خانه‌ها در اقصای عالم و با کتب مخطوط و مطبوع با خط و طبعی سخت‌خوان و دشواریاب، صرف و جوانی خویش را در راهی بسیار دشوار و با هدفی بسیار مقدس خرج کرد و در هیاهوی علم و تکنولوژی و پذیرش سختی‌های تحمل‌سوز و صرف عمری بیش از سی سال توفیق یافت تا نسخه‌ای از شاهنامه فردوسی را به‌گونه‌ای بپیراید که در منظر اهل نظر نزدیک‌ترین نسخه به عهد فردوسی و زبان فردوسی و درک و دریافت فردوسی باشد. قولی است که جملگی برآنند.

و اگر هر یک از متکلمان به زبان پارسی در هر نقطه از جهان هر روز به عنوان فریضه فردوسی را به جهتی و خالقی مطلق را به جهت دیگر بستایند به بیراهه نرفته‌اند بلکه تنها بخشی از خویشکاری خویش را در قبال از جان‌گذشتگی‌های این بزرگ‌مردان عالم انسانیت به انجام رسانیده‌اند.

سخن بر سر میان‌فزود در شاهنامه بود اما این سخن بی این مقدمه‌ی کوتاه به نظر ابتر می‌نمود. در یکی از فصول این کتاب از شاهنامه به عنوان تجلی‌گاه هنر شاعری فردوسی یاد شده است. در طی این فصل هر یک از اهالی فن هنر فردوسی را در شاعری از دیدگاهی خاص تبیین و توجیه و برای اثبات مدعای خود دلایلی استوار و غیرقابل انکار ارائه کرده‌اند. از جمله‌ی این توجیهات این که:

- شاهنامه، هویتی ملی و فرهنگی ایرانیان است.
- شاهنامه برعکس آثار متصوفه و اهل عرفان کتابی است دارای معنویت زمینی نه فرا زمینی و آموزگاری است برای تعلیم چگونه زیستن و شناخت ننگ و نام.
- شاهنامه گنجینه‌ی واژگان زبان پارسی و کهن‌ترین و گنج‌ترین اثر ادب پارسی است.
- شاهنامه و محتوای آن بازتاب اندیشه‌ی اقلیت قرن چهارم هجری است در برابر تسلط فرهنگ جدید و قدرت حاکمان نوپدید.

و بسیاری عنوان‌های ارزشمند دیگر که بیشتر جنبه‌های کلی و عمومی دارد. همه می‌دانیم که اهمیت و عظمت شاهنامه «در ابعاد حماسی، زبانی، ادبی، داستانی، اخلاقی، تاریخی و فرهنگی آن و فقر این ویژگی‌ها در آثار حماسی دیگر است» (خالقی، ۱، ص: بیست و هشت)، اما در شاهنامه و در کلام فردوسی نکته‌های باریکی است که کمتر به آن‌ها توجه شده است و یکی از همان نکته‌های مغفول‌مانده همین عنصر میان‌فزود است که چه به لحاظ ساختاری و چه به جهت محتوایی دارای اهمیت فراوان و یکی از همان جلوه‌های هنری شاهنامه است که رسالت این اثر بررسی همه جانبه آن است. در یادداشت کوتاه و ارجمند استاد خالقی مطلق که زینت‌بخش کتاب است به کوتاهی از ارزش این نشانه‌ی دستوری سخن رفته است. ایشان را باور بر این است که نبود نشانه‌های سجاوندی و کم اهمیت دانستن آن‌ها و از جمله، مهم‌ترین آن‌ها یعنی میان‌فزودها در حقیقت در تاریکی نگاه‌داشتن خواننده از متن است.

بایسته‌ی یادآوری است که منبع اصلی این پژوهش شاهنامه چهارجلدی فردوسی، انتشارات سخن، پیرایش جلال خالقی مطلق است که البته در ضرورت‌ها از شاهنامه هشت جلدی ایشان چاپ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی بهره برده‌ایم.

نگارندگان

اسفند ۱۳۹۸

مقدمه

«به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد»

در باب زندگی فردوسی و اثر سترگ و پایان‌ناپذیر وی از قدیم‌ترین ایام تا عصر حاضر، دانشوران و فردوسی‌پژوهان و شاهنامه‌شناسان غرب و شرق به فراوانی سخن گفته و هیچ نکته‌ای را در باب زندگی وی، فرو نگذاشته‌اند. به همین دلیل و با این اصل شایان پذیرش که «خیر الکلام ما قلّ و دلّ»، نگارندگان به شرح زندگی فردوسی از زبان جلال خالقی مطلق بسنده کرده‌اند به گونه‌ای که می‌توان باورداشت پژوهش‌های همه‌جانبه‌ی ایشان در خصوص فردوسی و شاهنامه به احتمال قریب به یقین فشرده‌ی همه‌ی تحقیقات آن محققان و مؤید این نظر، قول احسان یارشاطر - ایران‌شناس نامدار - است در باب شاهنامه پیرایش جلال خالقی مطلق و پژوهش‌های دراز دامن ایشان درباره‌ی فردوسی و شاهنامه.

یارشاطر می‌نویسد: «متن کنونی [متن شاهنامه‌ی پیرایش خالقی مطلق] متن سنجیده و پیراسته‌ای است بر پایه‌ی دوازده دست‌نویس اصلی و سه دست‌نویس فرعی و همچنین ترجمه‌ی عربی بنداری که دکتر خالقی آنها را پس از پژوهش کافی از میان چهل و پنج نسخه‌ی بهتر شاهنامه برگزیده است.» (خالقی مطلق، ۱۳۶۸: هجده)

از آنجا که رسالت این اثر، تحقیق در باب فردوسی و شاهنامه نیست، به همین دلیل تنها به ذکر نکات برجسته و بایسته از زندگی ابرمرد عرصه‌ی حماسه و اسطوره‌ی ایران‌زمین، بسنده می‌شود.

۱- زندگی نامه فردوسی:

«ابوالقاسم منصور بن حسن طوسی متخلص به فردوسی در سال ۳۲۹ هجری در ده بزرگی به نام باژ از ناحیه‌ی طبران از توابع طوس، در یک خانواده‌ی دهقانی دیده به جهان گشود. در درستی کنیه و زادگاه شاعر و تخلص او که از قدیم در بسیاری از منابع گزارش شده است، تردیدی روا نیست. از تخلص او، خود شاعر در شاهنامه (دوم ۳/۳۹) نام برده است. نام شاعر و نام پدر او مانند دیگر مشخصات شاعر به همین‌گونه که یاد شد، هم در لوحه‌های دو صفحه‌ی نخستین دیباچه‌ی کتاب در دست‌نویس فلورانس مورخ ۶۱۴ و هم در ترجمه‌ی بنداری از سال‌های ۶۲۰-۶۲۱ آمده است و این همخوانی فعلاً جای تردیدی در درستی آن باقی نمی‌گذارد. از شرح حال شاعر آگاهی چندانی در دست نیست. تنها از راه اشارات اندک خود شاعر و چند تاریخ که از زندگی خود به

دست داده است، می‌توان زمان چند رویداد را بازشناسی کرد. از جمله این که: شاعر در ۳۲۹ هجری به جهان می‌آید؛ در ۳۵۹، یعنی در سی سالگی دارای پسری می‌شود؛ در ۳۶۷، یعنی در ۳۸ سالگی یا کمی دیرتر سرایش شاهنامه را بر اساس شاهنامه ابومنصوری آغاز می‌کند و نخستین نگارش آن را در ۳۸۴ به پایان می‌برد؛ در ۳۹۶ پسر سی و هفت ساله‌ی او در می‌گذرد.

نگارش نخستین شاهنامه باید شامل برگزیده‌ای از بخش‌های مأخذ او بوده باشد. از این رو شاعر پس از سال ۳۸۴ به کار خود ادامه می‌دهد و سرانجام با نگارش دوم و نهایی خود در ۲۵ اسفند ۴۰۰ ق (برابر ۸ مارس ۱۰۱۰ م) کتاب را به پایان می‌رساند و به سلطان محمود تقدیم می‌کند. شاعر پیش از سال ۳۶۷، یعنی پیش از مرگ دقیقی و آغاز سرایش شاهنامه، داستان «بیژن و منیژه» را سروده بود که بعداً به شاهنامه افزود. همچنین پس از سال ۴۰۰ حک و اصلاحاتی در کتاب خود کرده است. پس از آن که شاهنامه با عدم توجه سلطان روبرو می‌گردد، شاعر سلطان را هجو می‌کند. برای بی‌مهری محمود به شاعر و کتاب او، دو علت عمده را می‌توان گمان برد. یکی اظهار صریح شاعر از مذهب خود تشیع و ردّ مذاهب دیگر اسلامی در دیباچه کتاب و دیگر بدگویی حاسدان شاعر در پیرامون محمود.

این‌که شاعر، چنان‌که نظامی عروضی گزارش کرده است، خود شاهنامه را به غزنه برده باشد و پس از ناکامی و هجو سلطان از غزنه گریخته باشد، حتمی نیست، ولی رد کامل گزارش‌های نظامی عروضی نیز، تنها به علت وجود شماری اخبار نادرست در کتاب او چهار مقاله، درست نیست. حتی این گزارش او که فردوسی پس از بی‌مهری محمود به طبرستان به نزد سپهبد شهریار از آل باوند رفت، گزارشی که تاکنون یکسره نادرست انگاشته شده بود، اکنون پس از بازخوانی دیگری از کتیبه‌ی برج لاجیم مورخ ۴۱۳ ق، دیگر چندان نامحتمل نیست و از سپهبد شهریار باید منظور شهریار بن عباس بن شهریار باشد. همچنین دلایلی که در رد انتساب هجونا به فردوسی آورده‌اند، چندان استوار و بی‌طرفانه نیست. بی‌تردید بسیاری از ابیات این هجونا به ساختگی و یا برگرفته از متن شاهنامه است، ولی بیت‌های دیگری نیز در آن هست که اصالت آنها را نمی‌توان رد کرد. از دو تاریخ ۴۱۱ و ۴۱۶، که برای سال درگذشت شاعر گزارش کرده‌اند، تاریخ دوم از منابع کهن‌تر و معتبرتری است و با برخی اخبار مرتبط با زندگی شاعر نیز سازگارتر است. پس از مرگ شاعر و پس از آن که یک واعظ طبرانی از به خاک سپردن جنازه‌ی شاعر در گورستان مسلمانان در بیرون دروازه‌ی رزان، بدین بهانه که او رافضی بود، ممانعت کرد، شاعر را در درون دروازه، یعنی در داخل شهر، در باغ خود شاعر به خاک سپردند. پس این باغ باید خانه‌ی شهری شاعر بوده باشد. به گزارش نظامی عروضی، از فردوسی تنها دختری مانده بود. در شاهنامه بیتی هست (دوم ۱۱/۸۰۱)

که امکان این تعبیر را می‌دهد که زن شاعر در حیات او در گذشته بود.» (خالقی مطلق، ۱۳۹۴: بیست و هشت-سی)

۲- مذهب فردوسی:

همانگونه که اظهار نظر قطعی در باب زادروز، مرگ، زادگاه و تعداد ابیات شاهنامه کار آسان نیست، صدور رأی قاطع در باب مذهب فردوسی قدری متعذر به نظر می‌رسد، هر چند که پژوهشگران ارجمند هر یک با ایراد اسناد و دلایلی چه با استناد به گفته‌ی خود فردوسی، و چه با قرائن تاریخی و اجتماعی رأی خویش را با قاطعیت صادر کرده‌اند و یادآور شده‌اند که: من مصییم و خلق مخطی، البته هر یک از این آرا و عقاید به جهاتی در جای خود شایان تأمل است.

«در روزگار ما مذهب شاعر را تسنن، شیعی زیدی، شیعی اسماعیلی و شیعی دوازده امامی نامیده‌اند، ولی از میان این نظرها تنها نظر چهارم است که هم با اشارات شاعر در شاهنامه همخوانی بیشتر دارد و هم از قدیم گزارش شده است. گذشته از این شهر طوس از قدیم یکی از مراکز تشیع بود و خاندان ابومنصور نیز بدین مذهب بود. از سوی دیگر اگر گزارش منابعی که نام نیای شاعر را شرف شاه و فرخ نوشته‌اند درست باشد می‌توان احتمال داد که نیای شاعر یا پدر نیای او در سده‌ی سوم هجری به اسلام گرویده بودند.» (خالقی مطلق، ۱۳۹۴: سی-سی و یک) و نیز نویسنده در جای دیگر بر شیعه بودن فردوسی پای می‌فشارد «در دیباجه‌ی کتاب که شاعر پس از ستایش پیغمبر اسلام (ص) مذهب تشیع را تنها مذهب بر حق و مذاهب دیگر اسلامی را باطل شمرده است... (یکم ۹۰/۵-۱۰۴)». (همان: شصت و دو)

تقی‌زاده مقاله‌ای تحت عنوان شاهنامه و فردوسی دارد که در مجموعه مقالات هزاره‌ی فردوسی به چاپ رسیده است ولی درباره‌ی مذهب فردوسی چنین اظهار نظر می‌کند:

«فردوسی تمایل شدیدی به تشیع و محبت آل علی داشته و در این شکی نیست. اشعاری که برخلاف این معنی را می‌رساند اصلی نیستند و بعدها داخل شده و اصلاً چنان که گذشت اهالی شهر طوس به اکثریت شیعه مذهب بوده‌اند.» (هزاره‌ی فردوسی: ۱۲۵)

زنده یاد تقی‌زاده فقط از شیعه بودن فردوسی سخن گفته ولی ذکری از شاخه‌های این شیوه‌ی اعتقادی همچون: زیدیه، اسماعیلیه یا دوازده امامیه بودنش به میان نیاورده، اما مطلبی را در حاشیه ۲ کتاب به نظر خود افزوده است و آن اینکه:

«در باب عدم تعصب فردوسی نسبت به اسلام قرائن و اشارات زیادی نیز در شاهنامه به نظر نگارنده‌ی این سطور رسیده و مخصوصاً در بعضی مواقع دین اسلام را به عبارت دین عرب و دین تازیان یاد می‌کند و در جای دیگر گوید: چنین گفت دین‌آور تازیان ...» (همان- پانویشت) این بیت که مصراع اول آن به عنوان شاهد مثال آورده شد در شاهنامه پیرایش خالقی مطلق، یافت نشد.

در باب مذهب فردوسی از زبان ذبیح الله صفا چنین می‌خوانیم: «چنانکه از ابیات منقول و نیز از آنچه فردوسی در آغاز شاهنامه آورده است برمی‌آید شاعر ما مردی شیعی‌مذهب و در اصول عقاید نزدیک به طریقه‌ی معتزله بوده است. بنابر آنچه نظامی عروضی نیز گفته بیت ذیل بر اعتزال او دلالت می‌کند:

به بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دو بیننده را

و با آنکه شاعر در ابیات ذیل نام خلقای ثلاث را پیش از علی ذکر کرده:

که خورشید بعد از رسولان مه نتابید برکس ز بوبکر به
عمر کرد اسلام را آشکار بیاراست گیتی چو باغ بهار
پس از هر دوان بود عثمان گزین خداوند شرم و خداوند دین

ولی چون در مدح و نعت علی بن ابیطالب بیش از دیگران مبالغه کرده و نیز در دو بیت ذیل به صراحت به تشیع خود اعتراف نموده است:

اگر چشم داری به دیگر سرای به نزد وصی و نبی گیر جای
گرت زین بد آید گناه منست چنین است و آیین و راه منست

و این اعترافات او را ابیات متعددی از هجونا‌مه نیز کاملاً تایید نموده است، پس بنابراین مقدمات حکم اولی ما در اینکه فردوسی شیعی و نزدیک به طریقه‌ی معتزله بود، ثابت می‌شود. (صفا، ۱۳۸۷: ۴۷۸)

اما نظر زریاب خویی هم جای تأمل بسیار دارد.

«فردوسی در مقدمه‌ی شاهنامه نوعی جهان بینی عرضه کرده است که با عقاید مسلمانان اهل سنت و حدیث و حتی اشاعره و معتزله سازگار نیست و داستان آفرینش آسمان‌ها و زمین و انسان بدان گونه که در قرآن مجید و احادیث تفسیرکننده‌ی آن آمده است، در این مقدمه دیده نمی‌شود بر عکس این جهان بینی بیشتر با عقاید حکمای اسماعیلی مطابقت دارد که در کتب حکمت اسماعیلی مانند راحة‌العقل و ینابیع و زادالمسافرین آمده و اصل آن مأخوذ از افکار فلوطین و نوافلاطونیان است، البته عقیده‌ی رسمی اکثریت مسلمانان آن عصر این نبود و پیروان آن در خراسان و ماوراءالنهر تحت تعقیب بودند و مبلّغان آن در خفا به تبلیغ می‌پرداختند و بسیاری از آن‌ها گرفتار شده و به قتل رسیده‌اند.» (زریاب خویی، ۱۳۸۷: ۴۴۱) و اینگونه نتیجه می‌گیرد که جهان بینی فردوسی دقیقاً با جهان‌بینی اسماعیلی همانندی دارد و با عقاید اسلام سنتی و شیعه‌ی امامیه و حتی شیعه‌ی زیدیه در تعارض است. «همین مقدمه [مقدمه‌ی شاهنامه] در صورت اصلی آن که متأسفانه در دست نیست، چه بسا سبب شده است تا فردوسی مورد پسند دستگاه درباری

سلطان محمود غزنوی قرار نگیرد. و یکی از مشایخ طوس از پذیرفتن جنازه‌ی او در گورستان مسلمانان جلوگیری کند زیرا اسلام اهل سنت شیعه‌ی زیدی و امامی را کافر و خارج از دین نمی‌شناسد اما اسماعیلیه را «ملاحده» و کافر می‌شمارد.

فردوسی بیش از آنکه اسماعیلی باشد ملی‌گراست که سنت دهقانان آن زمان، مانند عبدالرزاق طوسی و ماخ مرزبان هرات و امیرک منصور و دیگران بوده است، همراه با خشم و تنفر شدید از دستگاه خلافت عباسی، همچنان که اسماعیلیه نیز بدترین دشمنان خلافت عباسی بوده‌اند، ملی‌گرایی و شعوبیت فردوسی سبب تنفر او از خلافت عباسی شده است و او را در صف دیگر دشمنان این دستگاه یعنی اسماعیلیه قرار داده است. (همان: ۴۵۱)

«درباره‌ی عقیده‌ی فردوسی بحث‌های فراوان شده است. حقیقت این است که گاهی هر محقق و نویسنده‌ای خواسته و ناخواسته در پی قرآینی بوده که حکیم فردوسی را هم‌مشرَب خود بشناساند. در این زمینه بیت‌هایی که از هجوتامه مورد استفاده قرار گرفته بی تردید از فردوسی نیست. در دیباجه‌ی منظوم فردوسی هم ابیات الحاقی هست. درست‌ترین راه این است که بینش او را از مجموع شاهنامه و فضای فکری و اجتماعی عصر او دریابیم.

آنچه مسلم است فردوسی حکیمی است یکتاپرست و مسلمانی پاک اعتقاد و دوستدار خاندان پاک رسول اکرم (ص)، نفرت او از تازیان هم منافاتی با مسلمانی او ندارد. این نفرت، هم از خاطرات کهن ملی و تاریخی که در ضمیر فردوسی و معاصرانش جایگزین بوده، مایه می‌گیرد و هم از ستمگری‌های عمال خلافت و قبیله‌های مهاجر تازی در خراسان که در عصر فردوسی موجب آزرده‌گی و خشم عمومی بود. نفرت از تازیان، قومی که فرزندان پیامبر خود را شهید کردند و خداوند در قرآن کریم به شدت کفر و نفاق آنان اشاره می‌فرماید، جدا از اعتقاد اسلامی شاعر بود.» (ریاحی، ۱۳۸۰: ۲۳۳-۲۳۲)

۳- شاهنامه تجلی‌گاه هنر شاعری فردوسی:

«شاهنامه درخشان‌ترین نمایش تداوم تاریخی و آشکارترین نشانه‌ی هویت ملی و فرهنگی ایرانیان است. اگر آثاری چون مثنوی و دیوان شمس و غزلیات حافظ پاسخگوی پرسش‌ها و داروی دردهای فرازمینی ایرانیان‌اند، شاهنامه کتاب معنویت زمینی، آموزگار چگونه زیستن و بهتر زیستن و شناخت ننگ و نام و مجموعه‌ای از بینش و اندیشه‌ی آنها به این جهان و رهنمای رستگاری آنهاست.

این کتاب در عین حال بزرگ‌ترین گنجینه‌ی واژگان زبان فارسی و طبعاً مهم‌ترین نشانه‌ی هویت این زبان و کارکرد و توانایی آن است و از آنجا که کهن‌ترین و پرگنج‌ترین اثر ادب فارسی است که کامل به دست ما رسیده است، با محتوای اساطیری، داستانی، تاریخی و غنای ادبی خود،

بر سراسر ادب و هنر نوشتاری و شنیداری و دیداری کشور خود و تا حدودی همسایگان خود تأثیر نهاده است.

در این دویست سال اخیر با آنکه درباره‌ی این کتاب صدها کتاب و رساله و مقاله به زبان فارسی و دیگر زبان‌ها نگارش یافته است، ولی این کتاب همچنان مشهورترین اثر ناشناخته باقی مانده و در کار پژوهش آن هنوز "هزار باده‌ی ناخورده در رگ تاک است." (خالقی مطلق، ۱۳۹۴: هفده). به نظر می‌رسد آنچه باید در باب شاهنامه گفته شود، خالقی مطلق در همین چند سطر گفته است. و اگر به تعصب و جانبداری از پیراستار فرهیخته شاهنامه منسوب و متهم نمی‌شدیم برای نمودن شأن شاهنامه و ارزش والای آن به همین اندک برتر از بسیار، قناعت می‌کردیم ولی باور داریم که شاهنامه شاهدهی دلبر است که وصف آن را «از هر زبان که می‌شنوی نامکرر است» با همین برهان بر آن شدیم تا جلوه‌های دیگر این شاهد دلبر را از دیدگاه دیگر اندیشمندان نام‌آور نیز به تماشا بنشینیم.

فردوسی در میان داستان‌ها و بیشتر در فرجام هر ماجرا گاهی دل آزرده می‌شود و از سرسوز خیام‌وار جهان را به نکوهش می‌گیرد و درد درون خود را خودآگاه یا ناخودآگاه بروز می‌دهد.

جهانا چه بد مهر و بد گوهری که خود پرورانی و خود بشکری

(۴۹۵/۸۵/۱)

جهانا شگفتا که کردار توست هم از تو شکسته هم از تو درست

(۶۷۰/۱۷۱/۲)

اما «اگر از این گونه ناله‌های ژرف در سراسر این کتاب بزرگ چنین فراوان نبود فردوسی را فقط شاعر ملی بزرگی می‌دانستیم که غایت آمال او همین می‌بود که داستان‌های باستان ایران را زنده کند. درست است که وی از عهده‌ی این رسالت برآمد، اما ابعاد هنری این مرد از این مرزها بیرون است. او را نمی‌توان میان فرقه و حزب و دسته‌ی کوچکی از مردم جای داد و به دوران و سلسله‌ی زودگذری منتسب دانست. فردوسی شاعری جهانی و هنرمندی بسیار بزرگ است و رنج‌های سترگ همراه اوست. در عین این احوال هنرمند ما دانش‌پژوه گرانقدری است که همیشه جویای شناخت جهان و راز آفرینش و گردش کیهان است. گرچه پایش به زنجیر ترجمانی تاریخ بسته است، لیکن مرغ اندیشه اش در ورای آسمان شعر و هنر پرواز می‌کند و با چشم دانش راز جهان را آشکارا در می‌یابد. گاه گویی که می‌کوشد تا همانند ابن‌سینا و رازی و غزالی به حکمت جهان وجود و هست و نیست اندکی دست بیابد. هر چند این موهبت بر کسی ارزانی نیست، لیکن آتش آرزوی شاعر تیز و

رنج آشکارا ندیدن رازهای جهان برای این هنرمند شوریده جانگزاست. فردوسی شاعری متفکر و آفریننده است.» (رضا، ۱۳۷۱: ج ۱، ۱۱).

و در پاسخ کسانی که باور بر آن دارند که فردوسی حکیم شاهنامه را برای تقدیم به شاهی یا بزرگی سروده تا به آب و نانی برسد و جاه و نامی بیابد، باید گفت: «شاهنامه فردوسی عکس العمل روح اقلیت پاسدار فرهنگ قدیم است در برابر وضع موجود مادی واقعی خارجی. محرک آفرینش شاهنامه همین است و عوامل صوری دیگر از قبیل کسب معاش و تقرب به سلطان و غیره عوامل تبعی و ثانوی است.

در بنای هر اثر عظیم در جهان فرهنگ علل قریبه و انگیزه‌های ظاهری وجود دارند که همه آن را می‌بینند. این‌گونه انگیزه‌ها خواست‌های طبیعی و امیال مادی، آلات و ابزار آن عامل است و آن پیشرفت انسانیت برای قهر طبیعت است خواه در زمینه‌ی علم و خواه در زمینه‌ی هنر. فردوسی مانند همه‌ی افراد انسان نیازها و احتیاجاتی دارد و برای زیستن و خوب زیستن باید مانند دیگران راه معاشی داشته باشد. مایه‌ی معاش او کار جسمانی نیست و بلکه هنر اوست و خریدار این هنر طبقه‌ی اشراف و حکام و سلطان وقت است. از عرضه‌کردن این هنر برای حکام و سلطان وقت نباید نتیجه گرفت که آفرینش این هنر فقط برای خوشامد حکام است. فردوسی مانند فرخی و عنصری می‌توانست از آفریدن شاهنامه چشم ببوشت و به دربار محمود بشتابد و در وصف شمایل او و غلامان و پیلان و اسبان او قصیده بسازد و به قول ناصر خسرو کسی را که سرمایه‌ی چهل و کافری است به علم و به حکمت بستاید. شاهنامه فردوسی تجلی عالم معنی پهناوری است در قالب مادی الفاظ برای مجسم ساختن روح و معنی در خارج و برای برافراشتن کاخی که در عین مادی بودن، مأنوس است و از باد و باران گزند نمی‌بیند. شاهنامه فردوسی بازتاب اقلیت ایران‌دوست قرن چهارم است در برابر تسلط فرهنگ جدید و قدرت حاکمه جدید و برای شکوه معنی در برابر شکوه ظاهر، گو اینکه یکی از ابزار این بنا و یکی از علل قریبه‌ی این بازتاب نیاز بر مدح محمود و درم خواستن از او باشد. اثر فردوسی اثری است برای مسلط ساختن معنی بر ماده و قاهر ساختن روح بر طبیعت و او در این کار موفق شده است.» (زریاب خویی، ۱۳۸۷: ۴۴۰-۴۳۹).

«بعضی از دانشمندان شاهنامه را از حیث اهمیت به ایللیاد و حکیم فردوسی را به هومر شرق توصیف کرده‌اند ولی به عقیده‌ی من این توصیف و تشبیه با مقام حکیم فردوسی و دیوان او مطابقت نمی‌کند و درجه‌ی اهمیت شاهنامه نزد ملل شرقی به جهاتی بیش از اهمیت ایللیاد در نظر اروپاییان است. زیرا ایللیاد در جنگ‌هایی که در قسمتی از آسیای صغیر بین یونان و تروا در ظرف پنجاه و شش روز وقوع یافته حکایت می‌کند و فقط محتوی هشت هزار بیت است و حال آنکه شاهنامه از وقایع و جنگ‌هایی صحبت می‌راند که میدان آن از هندوستان و چین تا دریای مدیترانه

امتداد داشته از طرفی جزئیات تاریخی ملت ایران در آن بیان و از حوادث و وقایع تاریخی توران-عرب-هند- روم و حتی چین ذکر شده است.» (عزام، هزاره‌ی فردوسی، ۱۳۱۳: ۲۰۹)

«شاهنامه سجل احوال و تاریخ ملت ایران از قدیمترین عهد است و امتیاز و خصائصی در بردارد که منظومه‌های دیگر آنرا واجد نیستند. از طرف دیگر شاهنامه بر ایلید و مهابهارتا و رامایانا و امثال آن مزیت و برتری دارد چه همگی می‌دانیم که شاهنامه اثر طبع و از تراوشات فکری شاعر تاریخی و شهیر ایران فردوسی بوده و در وجود خود فردوسی هم احدی تردید ندارد در صورتی که نسبت به ایلید و صاحب آن و همچنین درباره‌ی مهابهارتا و رامایانا بین مورخین اختلاف بسیاری موجود و دو کتاب اخیر را شعرای متعدد که بعضی‌شان هنوز مجهولند به‌رشته‌ی نظم در آورده‌اند. از چیزهائی که بر قیمت و مقام شاهنامه می‌افزاید این است که فردوسی داستان‌های آن را اختراع نکرده بلکه آنها را تصویر نموده است و از این لحاظ می‌توان شاهنامه را آئینه تاریخ و افکار حقیقی ملت ایران شناخت و به عقیده‌ی این جانب این مزیت مقام و اهمیت مخصوصی برای فردوسی ایجاد نموده است زیرا جمع و وصف وقایع و حوادث تاریخی در ادوار مختلفه به قالب شعری با این سلامت بیان و سرشاری طبع که از فردوسی بظهور پیوسته بسیار صعب و دشوار است.» (همان)

«ناقد بزرگ عرب، ابن اثیر (ضیاءالدین) جزری متوفی ۶۳۸ که برادر ابن اثیر مؤلف تاریخ معروف الکامل است، در کتاب "المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر" که آن را در اوائل قرن هفتم نوشته، شاهنامه را ستوده و قرآن عجم نامیده، و وجود آن را دلیل برتری ایرانیان در شاعری بر تازیان شمرده است. خلاصه‌ی نوشته‌ی ابن اثیر را تقی‌زاده در سلسله مقالات خود آورده و در اینجا ترجمه‌ی کامل آن را از دکتر شفیعی کدکنی می‌آوریم.

شاعر هرگاه بخواهد امور بی‌شماری را که معانی پراکنده‌ای دارند در شعر خود بیاورد نیازمند آن باشد که سخن خویش را درازدامن کند و دویست یا سیصد بیت یا بیشتر از اینها بسراید، بی‌گمان در همه‌ی ابیات آن نیک‌آور و موفق نخواهد بود و حتی در بیشتر آنها نیز، چرا که توفیق او در اندکی از آن ابیات است و بیشتر آن ابیات پست و ناپسند خواهد بود... از این روی من دریافتم که ایرانیان در این نکته بر عرب ترجیح دارند. چرا که شاعر ایشان کتابی را از آغاز تا پایان به شعر تصنیف می‌کند و این کتاب گزارش داستان‌ها و حالات است و با این همه در زبان ملی ایشان، در نهایت فصاحت و بلاغت است. همچنان که فردوسی این کار را کرده است.

و این کتاب شصت هزار بیت شعر است شامل تاریخ ایرانیان و این کتاب قرآن این ملت است و همه‌ی فصیحان ایران هم رأی و هم عقیده‌اند که در زبان ایشان کتابی فصیح‌تر از شاهنامه نیست و چنین چیزی در زبان عرب یافت نمی‌شود...» (ریاحی، ۱۳۷۲: ۲۹۱-۲۹۰)